بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 25 آذر 1397.

مرحوم بحث ما در مورد اقل و اکثر ارتباطی است گاهی اوقات واجب ما مردد هست بین اقل و اکثر. اقل و اکثر گاهی اوقات استقلالی هستند گاهی ارتباطی. استقلالی این است که زائد بر اقل بر فرض وجوبش یک وجوب جداگانه ای دارد. و خب به اقل ربطی ندارد. نمی دانم من یک درهم به زید بدهکار هستم یا دو درهم. خب یک درهم قطعی است درهم دوم مشکوک است و نسبت به او می توانم اصل جاری کنم. خب در مورد این بحثی نیست. بحث در مورد اقل و اکثر ارتباطی است. اقل و اکثر ارتباطی این است که این مجموعه اکثر بر فرض وجوب به تمامه وجوب داشته باشد. به طوری که با آوردن اقل هیچ مقداری از آن وجوب مصلحت تعبیر نشده باشد. بنابراین یا آن وجوب با مثلا 9 جزء تأمین می شود یا با ده جزء تأمین می شود. بحث این است که آیا اینجا ما میتوانیم نسبت به جزء دهم یا وجوب اکثر برائت جاری کنیم؟ خب در نگاه اول اینجا ما یک علم اجمالی داریم علم اجمالی بین اقل و اکثر. می دانیم یا مجموعه 9 جزئی واجب است یا مجموعه 10 جزئی. علی القاعده باید تنجیز کند. ولی خب در قبال این گفته اند که این علم اجمالی منحل می شود. در واقع دو تا تقریب اصلی برای انحلال علم اجمالی مطرح است. یک تقریب، تقریبی هست که از کلام شیخ استفاده می شود و مرحوم آخوند آن را در کفایه مورد بحث قرار می دهند آن این است که ما این علم اجمالی ما به علم تفصیلی به وجوب اقل منحل است. چون ما علم داریم یا اقل تکلیف نفسی دارد یا تکلیف غیری دارد. اگر اقل واجب باشد که خب واجب است اگر اکثر واجب باشد اجزاء مقدمه تحقق کل هستند و به تعبیر معروف مقدمه داخلی تعبیر می کنند بنابراین این 9 جزء یا نفسا نفسیا یا غیریا واجب است. وجوب مردد بین وجوب نفسی و غیری برای اقل به علم تفصیلی ثابت است بنابراین علم اجمالی ما را منحل می کند. خب این تقریبی که هست اینجا. این تقریب مبتنی بر دو مقدمه است که باید بحث شود. یک مقدمه این است که آیا اجزاء به حالا قبل از اینکه این را ادامه بدهم عرض کنم یک تقریب دیگری که در کلمات آقایان دیگر مطرح است می گویند اقل واجب است یا وجوب استقلالی یا وجوب ضمنی. می گویند وجوب اجزاء بر فرض وجوب وجوب ضمنی است نه وجوب غیری. می گویند همان وجوبی که بر کل می رود روی اجزاء هم منبسط می شود. خب در مورد تقریب اول و همچنین تقریب دوم یک بحث مشترک وجود دارد و آن این است که نحوه وجوب اجزاء چطوری است. آیا وجوب اجزاء وجوب غیری است یا وجوب نفسی ضمنی است یعنی همان وجوبی که روی کل می رود روی اجزاء هم منبسط می شود و بر روی آنها هم سرایت می کند. این خب یک بحثی هست که باید بحث شود. این یک مقدمه. مقدمه دوم اینکه حالا اگر اثبات کردیم که این وجوب دارد آیا این وجوب کافی است برای انحلال علم اجمالی یا کافی نیست. مرحوم آخوند در واقع از بیانشان در اینجا این استفاده می شود ایشان روی مقدمه دوم بحث را برده اند که اینجا انحلال صحیح نیست. مرحوم آقای خویی روی مقدمه اول بحث را پیاده کرده اند که نه وجوب غیری ندارد. از مجموع فرمایشات آقای صدر استفاده می شود که هر دو مقدمه را ناتمام می دانند البته آن که بیشتر روی آن تکیه دارند مقدمه دوم است ناتمامی مقدمه اول را به عنوان یک امر مفروض و روشن تا حدودی مطرح می کنند.

سؤال:

پاسخ: زده اند حرف از انحلال گفته اند که منحل می شود. آقای خویی. یعنی مرحوم آقای خویی مقدمه اول را ناتمام می دانند چون مقدمه اول را ناتمام می دانند مقدمه دوم را مشکل نمی دانند. اگر مقدمه اول تمام باشد مقدمه دوم مشکلی نیست. ولی علی أیّ تقدیر هر سه بزرگوار مرحوم آخوند مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای صدر این انحلال را قبول ندارند یا به خاطر عدم تمامیت مقدمه اول یا عدم تمامیت مقدمه دوم یا هر دو. مقدمه اول این است که آیا اجزاء مقدمه غیری دارد یا خیر.

سؤال:

پاسخ: اگر ندارد که خب اصلا مشکل پیش می آید انحلال معنا ندارد وجوب غیری ندارد که بگوییم اجزاء یک علم تفصیلی به وجوبش داریم غیریا أو نفسیا. خب حالا ما یک مقداری در مورد این مقدمه صحبت کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه آن یک تقریبات دیگری است فعلا بحث تقریب اول را مطرح می کنیم. تقریب اول که علم اجمالی به علم تفصیلی به وجوب اعم از غیری و نفسی اقل منحل می شود این تقریب را ناتمام می دانند اما حالا تقریب ایشان چیست آن بماند. خب مرحوم آقای خویی اینجا اشاره می فرمایند که مقدمه نمی تواند وجوب غیری داشته باشد چون یعنی اجزاء نمی تواند وجوب غیری داشته باشند. چون اجزاء عین کل است. و چون اجزاء عین کل است پس وجوبش نمی تواند وجوب غیری باشد چون لازمه وجوب غیری این است که بین مقدمه و ذی المقدمه تغایر وجود دارد ولی جایی مقدمه عین ذی المقدمه باشد این معنا ندارد. حالا یک توضیحاتی هم می دهند. ولی اینجا مرحوم آقا سید محمد فشارکی یک رساله ای از ایشان چاپ شده است الرسائل الفشارکیه بحث برائت و اشتغال در آن هست. ایشان اینجا می فرمایند اجزاء وجوبش وجوب غیری است. حالا توضیح و ذلک به تقریب منی این است که شکی نیست که وقتی یک کل واجب می شود تحریک به کل تحریک به اجزاء را به دنبال دارد. ما الآن این وجوبی که اینجا مورد بحث قرار می خواهیم بدهیم بحث سر این است که کسی که نسبت به یک مجموعه ای تحریک می کند این تحریک، تحریک به اجزاء هم هست. حالا این تحریک به اجزاء را شما بگویید عقلا تحریک است شرعا تحریک است آن خیلی در این بحث دخالت ندارد بنابراین بحث ما چندان وابسته بحث وجوب شرعی مقدمه واجب نیست. اگر عقلا هم اجزاء واجب باشند باز آن بحث انحلال و این بحث ها پیش می آید. این یک نکته. خب بحث سر این است که وقتی یک کلی شارع به آن امر می کند تحریک به کل با تحریک به اجزاء همراه است. ولی می خواهیم ببینیم این تحریک به اجزاء آیا عین تحریک به کل است یا چیز دیگری است. بالبداهه تحریک به اجزاء غیر از تحریک به کل است. توضیح و ذلک این است که اگر اجزاء تحقق پیدا کنند. طبیعتا تحریک به اجزاء تمام می شود. هر جزئی که تحقق پیدا کند تحریک نسبت به او دیگر وجود نخواهد داشت. در حالی که تحریک نسبت به کل بما هو کل هنوز هست. چون کل بما هو کل تحقق پیدا نکرده است. ولی تحریک نسبت به جزء دیگر وجود ندارد. خود همین کاشف از این است که تحریک نسبت به کل غیر از تحریک نسبت به جزء است. حالا من یک توضیحی اینجا

مرحوم آقا سید محمد فشارکی یک ادامه ای دارد در ادامه ایشان می فرماید که لا یقال که اگر شما یک جزئی را آوردید بعد سایر اجزاء را نیاوردید و دیگر صلاحیت لحوق نداشت. فرض کنید رکعت اول نماز را خواندید سایر رکعاتش را نخواندید تا توالی بهم خورد. شکی نیست که دوباره باید یک نماز چهار رکعتی بخوانید. تحریک نسبت به رکعت اول هم وجود دارد. پس چطوری شما می گویید امری که نسبت به جزء هست ساقط می شود؟ ایشان می فرماید که این امر ساقط شده بود ولی به دلیل اینکه شما آن مأمور به را که صالح بر جزئیت بود یعنی آن رکعت اولی را که می توانست جزء طبیعت ممتثل به باشد آن را از این صلاحیت جزئیت انداخته اید. ولو به جهت اینکه شایر اجزا را نیاوردید. حالا بنابراین دیگر این جزء معطی صلاحیّت جزئیت برای آن مصداقی از مأمور به که با آن امتثال واقع می شود ندارد. وقتی که چنین صلاحتی را ندارد با فساد این جزء امر به جزء باز می گردد. این امر باز می گردد شارع دوباره نسبت به جزئی که صلاحیّت یعنی در واقع شارع گفته بود که یک جزئی که می تواند جزء کل باشد آن را بیاور. شما این جزء را آورده بودید ولی الآن کاری کردید که این جزء از صلاحیت افتاد وقتی از صلاحیت افتاد دوباره امر زنده می شود و محرکیت پیدا می کند. خب این بیان مرحوم اقا سید محمد فشارکی است. اجازه دهید من این را یک توضیح دهم. ببینید اساسا وقتی یک شیئی واجب می شود مقدمه ای از مقدماتش به وجوب متصف می شود که موجود نباشد. اگر مقدمه ای از مقدمه هایش از قبل موجود باشد دیگر به وجوب متصف نمی شود. به من شارع گفته است که صلّ مع الطهاره. مقدمه صلّ مع الطهاره وضو داشتن من است. من اگر از قبل وضو داشته باشم این وضو دیگر مأمور به

یعنی تحریک شارع نسبت به من که توضأ خب نمی شود چون موجود است. به چیزی شارع تحریک می تواند بکند که امکان حصولش باشد. شیء موجود امکان حصولش نیست تحصیل حاصل که معقول نیست. چون امکان حصولش نیست بنابراین تحریک شارع نسبت به او تعلق نمی گیرد ولی حالا اگر من آمدم وضوی خود را باطل کردم طبیعتا تحریک شارع دوباره زنده می شود. چون نکته ای که باعث می شد که امر شارع نسبت به این مقدمه تعلّق نگیرد موجود بودن این مقدمه است. وقتی من این مقدمه را معدوم کردم خب دوباره باید موجودش کنم. دوباره باید این مقدمه را موجود کنم. خب شما جایی که یک امر به یک کل می شود یک جزء آن وقتی تحقق پیدا می کند امر نسبت به این جزء دیگر محرکیت ندارد. یعنی نیست چون حقیقت امر به آن محرکیّتش است. اگر شما آمدید آن جزء را از صلاحیّت الحاق انداختید ولو به اینکه دیگر اجزاء را به آن متصل نکردید یعنی الجزء الصالح لان یکون جزئا للکل را معدوم کردید. وقتی معدوم شد امر بر می گردد یعنی امر الآن تحقق پیدا می کند بعد از

در واقع روح قضیه این است که امر به جامع است. امر به این تعلق گرفته است که یعنی در جایی هم که یک جزء وجود دارد شارع امر می کند که این جزء را باطل نکن. یا اگر باطل کردی جزء دیگری را جای آن بیاور. این همیشه یک همچین امری وجود دارد امر به ابقاء جزء علی صفت الجزئیه. این خصوص آن جزئی که من آوردم آن برای شارع خصوصیت ندارد. من اگر آن جزئ را ابطال کردم با فرض اینکه ابطال نماز اشکال نداشته باشد آن بحث دیگر است. من می توانم آن جزء را باطل کنم و جزء دیگری بیاورم مانعی ندارد. شارع مقدس وقتی امر به کل می کند در واقع امر کرده است به من به اینکه مقدمه اش را محقق بدار ولو به اینکه مقدمه قبلی را باطل نکن یا اگر مقدمه قبلی را باطل کردی یکی دیگر از آن مقدمات بیاور. یعنی این نحو تحریک فقط ما در این جا داریم. و این نحو تحریک بهرحال غیر از کل است. بحث سر این است که امری که به کل تعلّق گرفته است با امری که به اجزاء تعلق می گیرد متفاوت است. بالوجدان و اینکه مرحوم آقای خویی می فرمایند که جزء عین کل است یعنی چه جزء عین کل است؟ جزء عین کل نیست. اگر بخواهد کل تحقق پیدا کند باید جزء تحقق پیدا کند ولی با تحقق جزء کل تحقق پیدا نمی کند. این دقیقا همان تعریف مقدمه است مقدمه چیزی است که وجودش برای تحقق کل لازم است یعنی اگر نباشد ذی المقدمه هم تحقق پیدا نمی کند ولی اگر باشد الزاما ذی المقدمه تحقق پیدا نمی کند. وجودش ملازم با وجود ذی المقدمه نیست ولی عدمش ملازم هست با عدم ذی المقدمه. دقیقا اجزاء هم همین صفت را دارند دیگر. و دقیقا همان عین همان نکاتی که در مورد مقدمات خارجیه وجود دارد در مورد مقدمه داخلیه هم هست. هیچ فرقی از جهت نحوه تحریک وجود ندارد. این جور نیست که اگر تحریک نسبت به کل فرض کنید حالا من یک چیز را برای شما مثال روشنتر بزنم اگر یک جزئی محقق باشد و من نتوانم آن جزء را اعدامش هم بکنم. اعدام آن جزء هم اختیاری من نباشد که آن پیچیدگی هایی که گفتم. اینجا آیا امر به جزء دارم؟ به هیچ وجه ندارم. چون فرض این است که اعدام جزء را هم نمی توانم بکنم. در حالی که امر به کل دارم. امر به کل دارم ولی امر به جزء دیگر از بین رفته است چون نمی توانم این فرد را از بین ببرم. تمام شد. و فرض این است که در مواردی که مثلا موالات هم شرط نیست. شارع گفته است که شما این ده جزء را بیاور. جزء اول را که آوردم این جزء قهرا جزء آن مجموعه کل قرار می گیرد.

دیگر صالح است از صلاحیت نمی تواند بیفتد. وقتی از صلاحیت نمی تواند بیفتد اینجا این روشن است که امری که نسبت به کل هست نسبت به این جزء دیگر نمی تواند سرایت کند.

سؤال:

پاسخ: امر به کل بما هو کل حالا ببینید امر به کل که می خواهیم بگوییم یعنی عنوان مجموع من حیث المجموع. شارع هنوز هم می گوید من می خواهم این مجموع من حیث المجموع در عالم تحقق پیدا کند. جهت انبساطی نیست. به نحو انحلالی شما تصور نکنید. کل را بصورت یک مجموعه چیز در نظر بگیرید و خود همینجا کاشف از این است که انبساطی که تصور می شود درست نیست. اینکه تصور کنیم که امر به کل منبسط می شود بر اجزاء نه. به ضمنی. اجزاء وجوب ضمنی ندارند. وجوب اجزاء غیری است و تا زمانی این وجوب وجود دارد که اجزاء محقق نشده باشند و الا اگر اجزاء محقق شده باشند دیگر آن وجوب کل وجوب جزء نیست. یعنی وجوب به معنای محرکیت. محرکیت نبست به این مجموع من حیث المجموع است یعنی به تعبیر دیگر من وقتی کل را تصور می کنم به عنوان یک مجموعه یک پارچه می بینم نسبت به این تحریک دارم ولی نسبت به اجزاء آن جدا جدا در نظر بگیریم تحریک نسبت به اجزاء جداا جدا نیست. بستگی دارد که اجزاء موجود باشند یا خیر. اگر اجزاء موجود باشند دیگر تحریک نسبت به آنها تعلق نمی گیرد. این است که به نظر می رسد که من تصور می کنم که مطلب خیلی واضح است البته می گویم تصویری که مرحوم اقای صدر اینها دارند اصرار دارد آقای صدر که امر به اجزاء امر ضمنی است. این اصرار ناشی از این نکته است که بین فعلیت حکم و فاعلیت حکم فرق می گذارند. می گویند با تحقق اجزاء، فاعلیت حکم از بین می رود ولی فعلیت حکم سر جای خودش هست. مثا حقیقت حکم را مرحوم اقای صدر محبوبیت حب می داند. روی همین جهت حتی بعد از امتثال هم می گوید حکم هنوز فعلی است چون با تحقق شیء حبّ من که از بین نمیرود. آن شیئی که در عالم خارج تحقق دارد هنوز محبوب من است ولی بحث سر این است که آیا این حب موضوع حکم عقل به لزوم امتثال است؟ یا نه. پاسخ مطلب این است که قبلا اشاره کردیم موضوع حکم عقل به لزوم امتثال این است که شارع مقدس یک شیئی را به گردن من

من را به طرف او تحریک کرده باشد. تحریک یا به داعی این است که من به طرف او کشیده شوم یا به داعی اتمام حجت. البته اینها را قبلا اشاره کردم که در جایی که شارع می داند که من این را انجام نمی دهم اینجا تحریک به آن معنا معنا ندارد. چون شارع می داند. تحریک به این معنا یعنی آن که موضوع حکم عقل است به عهده گذاشتن است. به عهده گذاشتنی که انگیزه این به عهده گذاشتن احتمال تحرک من باشد یا به عهده گذاشتن به خاطر اتمام حجت باشد. علی أیّ تقدیر باید به جوری باشد که بشود اتمام حجت کرد. چیزی که موجود شده است اتمام حجت ندارد. اتمام حجت به شیئی است که اگر عبد ممتثلی باشم بتوانم آن را انجام دهم. بنابراین مجموع عرایض ما این است که وجوب اجزاء وجوبی است غیری نه وجوب نفسی و وجوب ضمنی این درست نیست که وجوب ضمنی است وجوبش غیری است. البته آقای صدر اینجا بحث های مفصلی دارد من حالا وارد آن بحث نمی شود تقریبات چند جور تقریب دارد و امثال اینها من فکر می کنم همین مقدار که بحث کردیم کافی باشد برای روشن شدن اینکه وجوب اجزاء وجوب نفسی نیست وجوب غیری است. فقط عمده نکته بحث دیگری است. آن این است که آیا این وجوب غیری اجزاء کافی است برای انحلال یا نیست؟ خب مرحوم آخوند یک بیاناتی دارند برای اینکه نمی تواند این وجوب که برای اجزاء هست علم اجمالی را منحل کند. من از یک زاویه دید دیگر می خواهم بحث را دنبال کنم. این را دقت کنید من فقط یک جمله اش را می گویم توضیحش باشد فردا. در وجوب غیری بحث است که آیا مقدمه موصله واجب است یا مقدمه موصله واجب نیست. تحقیق این است که مقدمه موصله واجب است نه مطلق مقدمه. ولی مقدمه موصله توضیحش را بدهم یک موقعی ما قید ایصال را قید الوجوب می دانیم شرط الوجوب می دانیم آن نه. مقدمه موصله شرط الواجب است یعنی آن مقدمه در زمانی که شما ذی المقدمه را بعدش می آورید و ذی المقدمه برای آن بار می شود او واجب است. نه به شرط اینکه ذی المقدمه را بعد از آن بیاورید وجوب بیاید. شرط وجوب نیست. شرط واجب است. و در ما نحن فیه هم اینکه ما می گوییم اجزاء واجب است، اجزاء مقدمه تحقق کل است. اجزاء در ظرف تحقق کل واجب هستند. یعنی جزئی که ضمن کل است جزئی که به کل می انجامد شارع نسبت به آن تحریک می کند. یعنی شرط الواجب است. جزء در زمانی که بما هو جزءٌ نه ذات الجزء. جزء بما هو جزءٌ وجوب به آن تعلق میگیرد. و همین امر باعث می شود که انحلال را از بین ببرد. این اجمال بحث تفصیلش را فردا انشاء الله صحبت می کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه اصرار به تحققش یعنی حتما محققش کردم نه معدومش کردم

سؤال:

پاسخ: هنوز هم کل بما هو کل مأمور به است. یعنی

نه شما کل را به صورت متکثر نبینید به صورت وجود وحدانی ببینید. ببینید من فرض کنید ببینید توجه فرمایید اگر برای من به یک کسی گفته ام که ده تا شیء بیاور من می خواهم با این ده شیء یک دارو درست کنم. یک موقعی ما این اجزاء را به صورت مستقل از هم نگاه می کنیم گاهی اوقات یک تصویر وحدانی از کل در نظر می گیریم. این تصویر وحدانی از کل تا وقتی که در عالم خارج تحقق نداشته باشد من نسبت به او محرکیت دارم. این محرکیت نسبت به کل بما هو کل است. محرکیت وحدانی نه محرکیت به تک تک اجزاء. ببینید آن که شما می گویید احساستان این است که محرکیت نسبت به این جزء دیگر وجود ندارد. ما هم همین را می گوییم که محرکیت نستب به این جزء وجود ندارد اگر هم ما می خواهیم بگوییم که الآن شارع نسبت به کل تحریک می کند شارع همین الآن هم نگاه می کند می بیند که این کل در عالم خارج نیست. می گوید من می خواهم این کل در عالم خارج تحقق پیدا کنم. هنوز هم این کل بما هو کل را مطلوبش این است که در خارج باشد. یعنی تحریک می کند به تحقق کل بما هو کل. اجزاء آن را جدا از هم در نظر نگیرید. شما اجزا را جدا جدا در نظر می گیرید می گویید نسبت به این جزئش که تحریک ندارد من هم همین را می گویم که تحریک ندارد. ولی تحریک نسبت به آن کل بما هو یک مجموعه یکپارچه. نسبت به این مجموعه یکپارچه. تا این مجموعه یکپارچه خارجیت پیدا نکرده است و امکان خارجیت پیدا کردنش هست شارع نسبت به او تحریک دارد. هر زمانی که خارجیت پیدا کرد یا دیگر امکان خارجیت پیدا کردنش نبود عصیان شد و امکان دیگر تحریک شارع

سؤال:

پاسخ: کل صلوه با قیام بما هو کل. حتی همین هم کل شما وحدانی در نظر بگیرید یعنی یکپارچه در نظر بگیرید این مجموعه یکپارچه بما هو یکپارچه را از من می خواهم یعنی چه؟ یعنی می خواهد در عالم خارج این کل بما هو کل بیاید. من نیاوردم هنوز. همین الآن هم آن چیزی که محبوب من هست و به طرف او تحریک می کنم کل بما هو کل است. این کل شما کل را در نظر نگیرید که این تحریک های تیکه تیکه تیکه تیکه یک تحریک وحدانی در نظر بگیرید نه تحریکی که انبساط دارد. جنبه انبساطی را در نظر

اگر بخواهید جنبه انبساطی در نظر بگیرید درست است همین جور است که می فرمایید. ان کلی که منبسط یافته هست یعنی آن تحریکات انبساط یافته برای هر کس با تحریکات انبساط یافته شخص دیگر فرق دارد. ما همین را می خواهیم بگوییم. یعنی می خواهیم بگوییم جنبه انبساط را که در نظر بگیرید این انبساط باعث می شود که بعضی از اجزاء دیگر از وجوب بیفتد. خب این معنایش این است که آن وجوبی که نسبت به کل هست با وجوب اجزاء تفاوت دارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد